

زوال طبقات متوسط

ارقامی که تراکم سرمایه را نشان می دهد، هم چنین جذابه ی طبقه ی متوسط را در تولید و سهم آن از درآمد ملی که دائماً در حال کاهش است، به نمایش می گذارد. این در حالی است که مالکان کوچک یا به وسیله ی مالکان بزرگ بلعیده شده و یا از درجه ی قدرتشان کاسته شده و استقلالشان به طور کلی از بین رفته و آن ها را صرفاً تبدیل به نامی تحمل ناپذیر از رنج و سختی و نیاز مبرم کرده است. و نیز این حقیقتی است که پیش رفت نظام سرمایه داری در افزایش ارتشی از تکنیسین ها، مدیران، کارکنان خدمات، کارمندان، وکلا، پزشکان و در یک کلام به اصطلاح "طبقات متوسط نوین"، نقش داشته است. این قشر که رشدش حتی از مارکس پنهان نبود، با طبقه ی متوسط قدیم که با مالکیت ابزار تولید خود دارای استقلال اقتصادی ی تضمین شده و ملموسی بود، وجه مشترک چندانی ندارد. این "طبقه ی متوسط نوین" بیشتر به طور مستقیم به سرمایه داران وابسته است تا کارگرانی که با کارفرمایان در واحدهای تولیدی در سطوح بزرگ تر تماس دارند و طبقه ی کارگر، اضافه تولید را با پیامدش یعنی تنزل زنده گی اجتماعی هم راه می بیند.

کسی مانند « هومر کیننگز» دادستان سابق کل کشور که با دیدگاه مارکسیزم بسیار فاصله دارد، مطرح می کند که "اطلاعات حاصل از آمار و ارقامی

معتبر، نشان می دهد که بسیاری از واحدهای صنعتی کاملاً ناپدید شده و چیزی که پیش آمد، حذف مترقیانه ی تاجرهای کوچک به مثابه ی عاملی در زنده گی مردم آمریکا بود. " اما «سومبارت» و بسیاری از هم نظران پیش و پس از او که نمی توانستند مارکس را تحمل کنند، مدعی هستند که "تمرکز عمومی با ناپدید شدن طبقه ی صنعت گر و دهقان" هنوز تا کنون رخ نداده است. [در نتیجه] مشکل می توان گفت که کدام یک دارای وزنه ی بیشتری در این زمینه از بحث یا در برخورد غیرمسئولانه و یا در اعتقاد بد است. مارکس مانند هر تنوریسین دیگری اول با مجزا کردن گرایشات بنیادین و شکل خالصشان، آغاز کرد؛ در غیر این صورت درک سرنوشت جامعه ی سرمایه داری کاملاً غیرممکن می بود. خود مارکس به هر حال کاملاً قادر بود تا پدیده های زنده گی را در پرتو تحلیلی کاملاً مسجل، به عنوان محصول تمرکز عوامل متغیر و متضاد تاریخی به بیند. مطمئناً قوانین «نیوتون» به خاطر این حقیقت که نرخ سرعت اشیای در حالت فرود، در شرایط مختلف متغییر بوده و یا این که مدار سیارات [در فضا] می تواند در معرض اغتشاش قرار گیرد، اعتبار خود را از دست نمی دهد.

برای درک به اصطلاح "سرسختی" طبقات متوسط، به جا است به خاطر داشته باشیم که این دو گرایش موجود که یکی تباهی طبقات متوسط و دیگری تبدیل این طبقات تباه شده به پرولتاریا باشد، نه با سرعتی یک نواخت پیموده شده و نه به یک اندازه رشد می کند. چنین است که در پی برتری فزاینده ی ماشین بر نیروی کارگر، هرچه روند تباهی طبقات متوسط دامنه دارتر شود، روند پرولتریزه شدن آن ها با سرعت بیشتری [نسبت به روند تباهی اشان]

اتفاق می افتد. در حقیقت، در مقاطع خاصی روند دومی را می باید کاملاً متوقف کرده و یا حتی به عقب برگرداند.

درست همان طور که اعمال قوانین فیزیولوژی در مورد یک موجود زنده در حال رشد با اعمال همین قوانین در مورد یک موجود زنده در حال احتضار نتیجه ای کاملاً متفاوت می دهد، همین طور هم قوانین اقتصاد مارکسیستی در مورد نظام سرمایه داری در حال رشد، نسبت به نظام سرمایه داری در حال احتضار به طور متفاوت اعمال می گردد. این تفاوت با روشنی خاصی خود را در روابط دو طرفه ی بین شهر و روستا نشان می دهد. جمعیت روستاهای ایالات متحده که نسبت به کل جمعیت در حال رشد کشور، رشد کمتری داشت، تا سال ۱۹۱۰ به رشد مطلق خود همواره ادامه داد، تا هنگامی که این رقم به ۳۲ میلیون رسید. در طول ۲۰ سال پس از آن، برخلاف رشد سریع کل جمعیت کشور، این رقم به $\frac{4}{30}$ میلیون کاهش یافت، یعنی در حدود $\frac{1}{6}$ میلیون نفر از جمعیت آن کم شد. اما در سال ۱۹۳۵ این رقم به $\frac{8}{32}$ میلیون رسید که در مقایسه با ۱۹۳۰، $\frac{4}{2}$ میلیون افزایش نشان داد. این چرخش که در نگاه اول انسان را متحیر می کند، نه گرایش رشد جمعیت شهرنشین را به خرج جمعیت روستانشین و نه گرایش تجزیه ی طبقات متوسط را تکذیب می کند، ولی هم زمان، به روشنی بر فروپاشی نظام سرمایه داری به طور کلی، انگشت می گذارد. افزایش جمعیت روستانیان در طول دوره ی بحران حاد ۱۹۳۵ - ۱۹۳۰ را می توان به ساده گی با این حقیقت توضیح داد که نزدیک به ۲ میلیون نفر از جمعیت شهری یا دقیق تر به گویم، ۲ میلیون نفر از جمعیت بیکار و گرسنه ی شهری به روستاها روی آوردند تا بر روی زمین های رها شده، به کار مشغول شده و یا به نزد خویشان و نزدیکان خود رفته

تا نیروی کار خود را که در جامعه ی شهری برایش جایی نبود، در زمینه ی تولید اقتصاد طبیعی به کار اندازند و بدین سان با شکمی نیمه گرسنه به جای گرسنه گی ی مطلق، به حیات خود ادامه دهند.

بنابر این، مسأله بر سر برقراری ی ثبات برای کشاورزان کوچک و پیشه وران نیست، بلکه مسأله بیشتر بر سر شرایط فرومایه و تحقیرآمیز آن ها است. طبقه ی متوسط نه تنها از هیچ گونه تضمینی برای آینده اش برخوردار نیست، بلکه یادگار مفلوک و مصیبت باری از گذشته است. نظام سرمایه داری که در برچیدن طبقه ی متوسط به طور کلی عاجز می باشد، آن را به بالاترین درجه از انحطاط و پریشان حالی رسانده است. دهقان نه تنها از پرداخت اجاره زمینش و بهره وری از سود سرمایه ای که به کار انداخته محروم می باشد که حتی از بخش قابل توجهی از دست مزد خود نیز محروم است. به همین نحو نیز در جامعه ی شهری انسان های کوچک از سهم خود در زنده گی محروم بوده و بین مرگ و زنده گی تقلا می کنند. طبقه ی متوسط تنها به دلیل به فقر کشانده شدنش پرولتریزه نمی شود. در این مورد نیز هر بحثی بر علیه مارکس، همان اندازه مشکل است که دفاع از نظام سرمایه داری.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴